

خوانش گادامری از منطق الطیر عطار

زهره خاتمی کاشانی^۱

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نراق، دانشگاه آزاد اسلامی، نراق، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: 1261776666@iau.ir

چکیده

پژوهش حاضر با هدف ارائه خوانشی هرمنوتیکی از منطق الطیر عطار در افق فلسفی گادامر، و نشان دادن امکان فهم این اثر نه به مثابه متنی واجد معانی تثبیت شده، بلکه به عنوان رخدادی زنده و گفت‌وگومحور، انجام شد. در این راستا، با بهره‌گیری از مفاهیم بنیادین هرمنوتیک گادامری، همچون تاریخ‌مندی فهم، امتزاج افق‌ها، و پیش‌داوری، امکان بازخوانی ساختار روایی و تمثیلی اثر فراهم شد و نسبت میان سلوک عرفانی در متن عطار و فرآیند فهم در هرمنوتیک فلسفی تبیین گردید. نتایج پژوهش نشان داد که در افق هرمنوتیک فلسفی گادامر، منطق الطیر را باید متنی تاریخ‌مند و برآمده از سنت دانست؛ متنی که نه در خلأ، بلکه در بطن سنت عرفانی اسلامی و در تداوم تاریخ اثرگذاری آن معنا می‌یابد. این اثر در هر دوره، در پرتو پرسش‌ها و افق انتظارات تازه، بازتفسیر شده و همچنان در معرض خوانش‌های نو قرار دارد. در عین حال، ساختار تمثیلی و روایی منطق الطیر حرکتی خودآیین و پویا است که سوژه و ابژه را در بر می‌گیرد و حقیقت را نه به صورت گزاره‌ای، بلکه در قالب رخداد و تجربه آشکار می‌سازد. بدین ترتیب، منطق الطیر نه تنها متنی بنیادین در عرفان ایرانی، بلکه نمونه‌ای انضمامی از تحقق اصول هرمنوتیک فلسفی گادامر است؛ اثری که نشان می‌دهد فهم، رویدادی زنده، تاریخی و دیالوژیک است و معنا در تعامل پویا میان سنت، متن و مفسر شکل می‌گیرد.

کلیدواژه‌گان: منطق الطیر، گادامر، هرمنوتیک، امتزاج افق‌ها، پیش‌داوری، تاریخ‌مندی



شیوه استناددهی: خاتمی کاشانی، زهره. (۱۴۰۵). خوانش گادامری از منطق الطیر عطار. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۴(۲)، ۱۵-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۶ آذر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۸ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۶ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۲۹ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

A Gadamerian Reading of Attar's Conference of the Birds

Zahra Khatami Kashani*

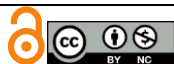
1. Department of Persian Language and Literature, Nar.C., Islamic Azad University, Naraq, Iran

*Corresponding Author's Email: 1261776666@iau.ir

Abstract

The present study was conducted with the aim of offering a hermeneutic reading of Attar's Conference of the Birds within the philosophical horizon of Gadamer, and of demonstrating the possibility of understanding this work not as a text possessing fixed meanings, but as a living, dialogical event. In this regard, by drawing on the fundamental concepts of Gadamerian hermeneutics—such as the historicity of understanding, the fusion of horizons, and prejudice—the possibility of reinterpreting the narrative and allegorical structure of the work was established, and the relationship between mystical wayfaring in Attar's text and the process of understanding in philosophical hermeneutics was explicated. The findings of the study indicated that, within the horizon of Gadamer's philosophical hermeneutics, Conference of the Birds should be regarded as a historically situated text emerging from tradition; a text that acquires meaning not in a vacuum, but within the context of Islamic mystical tradition and in the continuity of its history of effects. In each period, this work is reinterpreted in light of new questions and horizons of expectation, and it remains open to ever-new readings. At the same time, the allegorical and narrative structure of Conference of the Birds constitutes an autonomous and dynamic movement that encompasses both subject and object, and reveals truth not in propositional form, but as an event and lived experience. Accordingly, Conference of the Birds is not only a foundational text in Iranian mysticism, but also a concrete exemplar of the realization of the principles of Gadamer's philosophical hermeneutics; a work that demonstrates that understanding is a living, historical, and dialogical event, and that meaning is constituted through the dynamic interaction among tradition, text, and interpreter.

Keywords: *Conference of the Birds, Gadamer, hermeneutics, fusion of horizons, prejudice, historicity*



How to cite: Khatami Kashani, Z. (2026). A Gadamerian Reading of Attar's Conference of the Birds. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 4(2), 1-15.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 07 December 2025

Revise Date: 07 April 2026

Accept Date: 15 April 2026

Initial Publish: 19 May 2026

Final Publish: 22 June 2026

تاریخی متن و افق تاریخی خواننده در فرآیندی پویا با یکدیگر درمی آمیزند و حقیقت، نه به عنوان امری ثابت، بلکه به مثابه رخداد فهم تحقق می یابد (6).

بنابر آنچه گفته شد، مسئله اصلی ای که پژوهش حاضر به آن می پردازد اینست که خوانش های غالب از *منطق الطیر* عطار کمتر در این افق نظری مورد بازاندیشی قرار گرفته اند. در بسیاری از تفسیرهای موجود، عناصر کلیدی متن، از جمله سیمرغ، پرندگان و وادی های هفت گانه، به دلالت هایی کم و بیش تثبیت شده تقلیل می یابند؛ گویی متن واجد شبکه ای از معانی قطعی است که مستقل از افق تاریخی خواننده قابل استخراج اند. این نوع نگاه، متن را به شیئی برای تفسیر تقلیل می دهد، نه به طرفی برای گفت و گو. حال آنکه از منظر گادامر، متن ادبی به ویژه متنی شاعرانه و تمثیلی، ذاتاً گفت و گویی است و معنای آن تنها در فرآیند فهم و مشارکت خواننده پدیدار می شود (6).

بر این مبنا، *منطق الطیر* را می توان نه صرفاً متنی تعلیمی یا نمادین، بلکه متنی دانست که حقیقت آن در خود فرآیند روایت و فهم رخ می دهد. ساختار روایی اثر، حضور حکایت های درون متنی و جابه جایی مداوم میان داستان و تأمل، نوعی میدان گفت و گویی می آفریند که خواننده را به مشارکت فعال در تولید معنا فرامی خواند. در این چارچوب، سیمرغ را می توان نه نمادی از پیش تعریف شده، بلکه حاصل رخداد فهم جمعی پرندگان در پایان سفر دانست؛ رخدادی که تنها در بستر زبان و روایت امکان تحقق می یابد. یکی دیگر از مفاهیم بنیادین در هرمنوتیک گادامر، مفهوم «پیش داوری» است. برخلاف تلقی منفی رایج، گادامر پیش داوری را شرط امکان فهم می داند و معتقد است که هیچ فهمی بدون پیش فرض های تاریخی و وجودی ممکن نیست (6).

در *منطق الطیر*، پرندگان با مجموعه ای از ترس ها، دل بستگی ها و توجیهاات وارد مسیر سلوک می شوند؛ عناصری که می توان آن ها

منطق الطیر عطار نیشابوری (سده ششم هجری) (1) از برجسته ترین متون عرفانی - ادبی زبان فارسی است که جایگاهی محوری در سنت مطالعات ادبی و عرفانی دارد. این اثر به سبب ساختار تمثیلی، روایت چندلایه و پیوند عمیق با مفاهیم سلوک عرفانی، طی قرون متمادی موضوع شرح ها و تفسیرهای گوناگون بوده است (2). با این حال، بررسی پیشینه پژوهش نشان می دهد که بیشتر این خوانش ها در چارچوب تفاسیر عرفانی سنتی، رویکردهای نمادگرایانه و نشانه شناختی یا تحلیل های تعلیمی شکل گرفته اند و عمدتاً در پی دستیابی به معنایی نسبتاً تثبیت شده از متن بوده اند (3). در این دیدگاه ها، متن اغلب همچون ظرفی برای معنا در نظر گرفته می شود که حقیقت آن یا در نیت مؤلف قرار دارد یا در چارچوب مفاهیم عرفانی قابل کشف و تثبیت است (4).

این تلقی از متن، هرچند در روشن سازی برخی لایه های معنایی مؤثر بوده، اما بر این پیش فرض استوار است که معنا پیشاپیش وجود دارد و مستقل از موقعیت تاریخی خواننده قابل دستیابی است. در نتیجه، نقش خواننده به دریافت کننده ای منفعل تقلیل می یابد و امکان تعامل میان متن و افق معاصر فهم کمتر مورد توجه قرار می گیرد (5) چنین رویکردی، به ویژه در مواجهه با متنی چون *منطق الطیر* که مبتنی بر روایت، تمثیل و چندصدایی است، با محدودیت های جدی مواجه می شود.

در مقابل، هرمنوتیک فلسفی هانس-گئورگ گادامر (۱۹۰۰-۲۰۰۲)، افق تازه ای برای فهم متون کلاسیکی همچون *منطق الطیر* فراهم می آورد. گادامر با نقد هرمنوتیک روش محور و تأکید بر تاریخ مندی فهم، نشان می دهد که معنا نه نتیجه به کارگیری روشی عینی، بلکه حاصل رخدادی است که در بستر گفت و گوی میان متن و خواننده یا مفسر پدید می آید (6). از نظر او، فهم همواره در چارچوب «امتزاج افق ها»^۱ شکل می گیرد؛ بدین معنا که افق

¹ fusing of horizons

را در افق هرمنوتیکی، صورت‌هایی از پیش‌داوری تلقی کرد. حرکت در وادی‌های هفت‌گانه را می‌توان فرآیند دگرگونی و پالایش این پیش‌داوری‌ها دانست، نه حذف کامل آن‌ها. بدین‌سان، سلوک عرفانی در متن عطار با فرآیند فهم در هرمنوتیک گادامری هم‌افق می‌شود؛ هر دو، فهم را امری تدریجی، تاریخی و دگرگون‌شونده تلقی می‌کنند.

با توجه به آنچه گفته شد، خلأ اصلی در پیشینه پژوهش، فقدان خوانشی منسجم از منطق الطیر در چارچوب فلسفی همچون هرمنوتیک گادامر است؛ خوانشی که متن را نه مجموعه‌ای از نمادهای ثابت، بلکه رخدادی زنده، تاریخی و گفت‌وگویی در نظر گیرد. بنابراین، پژوهش حاضر قصد دارد تا نشان دهد چگونه در افق هرمنوتیک گادامری، منطق الطیر می‌تواند به‌عنوان متنی همواره در حال فهم خوانده شود؛ متنی که حقیقت آن نه در پایان تفسیر، بلکه در خود فرآیند امتزاج افق‌ها و بازی زبان تحقق می‌یابد.

براساس مسئله مطرح شده، هدف اصلی پژوهش حاضر ارائه خوانشی هرمنوتیکی از منطق الطیر عطار در افق فلسفی گادامر، و نشان دادن امکان فهم این اثر نه به‌مثابه متنی واجد معانی تثبیت‌شده، بلکه به‌عنوان رخدادی زنده و گفت‌وگویی، است. در این راستا، پژوهش حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از مفاهیم بنیادین هرمنوتیک گادامری، همچون تاریخ‌مندی فهم، امتزاج افق‌ها، و پیش‌داوری، امکان بازخوانی ساختار روایی و تمثیلی اثر را فراهم آورد و نسبت میان سلوک عرفانی در متن عطار و فرآیند فهم در هرمنوتیک فلسفی را تبیین کند.

از این رهگذر، پژوهش حاضر در پی آن است که جایگاه خواننده را از دریافت‌کننده‌ای منفعل به مشارکت‌کننده‌ای فعال در رخداد معنا ارتقا دهد و نشان دهد که حقیقت منطق الطیر نه در کشف معنایی نهایی، بلکه در فرآیند تاریخی و گفت‌وگویی فهم تحقق می‌یابد. بدین ترتیب، هدف نهایی این تحقیق، گشودن افقی نو در

مطالعات عرفانی - ادبی و فراهم‌آوردن زمینه‌ای نظری برای بازاندیشی در شیوه‌های تفسیر متون کلاسیک فارسی است.

بر اساس اهداف یادشده، پژوهش حاضر در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر است:

۱. منطق الطیر عطار در چارچوب هرمنوتیک فلسفی گادامر چگونه به‌مثابه رخدادی تاریخی و گفت‌وگویی فهم می‌شود؟

۲. مفاهیم «امتزاج افق‌ها»، و «پیش‌داوری» در اندیشه گادامر چه افق‌های تحلیلی تازه‌ای برای خوانش ساختار روایی و تمثیلی منطق الطیر فراهم می‌آورند؟

پیشینه پژوهش

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که تاکنون پژوهشی از منظر و چارچوب هرمنوتیک فلسفی گادامر و یا رویکردهای مشابه متمرکز بر تفسیر متن از دیدگاه خواننده و معنا به‌مثابه مفهومی پویا، به بررسی منطق الطیر عطار نپرداخته است. با اینحال، مطالعاتی به بررسی معنا در منطق الطیر پرداخته‌اند که در ادامه مرتبط‌ترین آنها مرور شده است.

طباخان اصفهانی و حسینی (۱۴۰۴) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی شیوه تحلیل تفسیری منطق الطیر عطار نیشابوری بر مبنای نظریه ادراک دیداری گشتالت» در فصلنامه مطالعات عرفانی، منطق الطیر را از دو منظر صورت و معنا بر اساس نظریه گشتالت بررسی کردند. بررسی آنها با هدف آشنایی و عملکرد هر یک از این اصول در هنر و بطور خاص در شعر انجام شد و به این سوال پاسخ داد که سازماندهی شعر از لحاظ صورت و معنا بر اساس نظریه فوق در اشعار منطق الطیر دارای چه خصوصیات از لحاظ بصری (صورت) و معنایی می‌باشد نتایج این پژوهش نشان داد نحوه سازماندهی شعر هم از لحاظ صورت و هم معنا مطابق با هفت قانون گشتالت شامل: اصل مجاورت، اصل مشابهت، اصل تداوم و پیوستگی، اصل فرا پوشانندگی، روابط نقش و زمینه، اصل یکپارچگی و اصل سرنوشت مشترک، قابل مطالعه و ارزیابی است

گونه تنشی - عاطفی و مشیت الهی در خلال داستان ایجاد می‌شوند که به ترتیب در رتبه‌های دوم و سوم جای می‌گیرند (9).

چارچوب نظری

چارچوب نظری پژوهش حاضر بر هرمنوتیک فلسفی هانس-گئورگ گادامر، به ویژه آن‌گونه که در اثر بنیادین او حقیقت و روش^۱ صورت‌بندی شده، استوار است. گادامر با نقد سنت هرمنوتیک روش‌محور و رویکردهای مبتنی بر بازسازی نیت مؤلف، فهم را نه کنشی فنی و تابع قواعدی از پیش تعیین‌شده، بلکه رخدادی تاریخی می‌داند که در بستر زبان و در افق سنت روی می‌دهد (6). از نظر او، حقیقت در حوزه علوم انسانی را نمی‌توان به الگوی روش‌شناختی علوم تجربی فروکاست؛ بلکه این حقیقت در تجربه‌ای زنده و گفت‌وگویی میان متن و مفسر پدیدار می‌شود (6).

یکی از مفاهیم بنیادین در اندیشه گادامر، «تاریخ‌مندی فهم^۲» است. او نشان می‌دهد که هر فهمی مسبوق به پیش‌ساختارهایی است که از دل سنت و موقعیت تاریخی مفسر برمی‌خیزد. بدین ترتیب، فهم هرگز مواجهه‌ای بی‌واسطه و خنثی با متن نیست، بلکه همواره در پیوند با افق تاریخی شکل‌دهنده به آگاهی مفسر تحقق می‌یابد (6). تلقی، مبنای فاصله‌گیری از دیدگاهی است که معنا را امری ثابت و مستقل از خواننده می‌انگارد. در چارچوب این پژوهش، چنین رویکردی امکان آن را فراهم می‌آورد که منطق الطیر نه به‌عنوان متنی حامل معنایی نهایی، بلکه به‌مثابه اثری تاریخی فهم شود که در هر دوره، در افق تازه‌ای از معنا گشوده می‌شود.

مفهوم محوری دیگر در هرمنوتیک گادامری، «امتزاج افق‌ها^۳» است. گادامر افق را گستره دیدی می‌داند که در آن، هر فهمی امکان‌پذیر می‌شود. در فرآیند تفسیر، افق تاریخی متن و افق تاریخی مفسر در تقابلی ایستا قرار نمی‌گیرند، بلکه در گفت‌وگویی پویا درهم می‌آمیزند و افقی نو پدید می‌آورند (6). از این منظر، فهم نه

که با بکارگیری این قوانین فرآیند ادراک بصری شکل می‌گیرد. اشعار منطق الطیر نه تنها بیانگر ذوق زیبایی‌شناسی اند، بلکه حامل مضامینی عرفانی (7).

داودی (۱۴۰۳) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل عناصر معنادرمانی در منطق الطیر عطار نیشابوری» در فصلنامه ادبیات عرفانی، منطق الطیر را یکی از متون مهم ادبیات عرفانی، و نمادی از جست‌وجوی انسان برای یافتن معنا و حقیقت معرفی کرده‌است و بازنمایی ابعاد بیشتر این اثر ارزشمند، به بررسی ارتباط میان نظریه معنادرمانی و یکتور فرانکل و منطق الطیر پرداخته‌است. یافته‌های پژوهش او نشان می‌دهد که عشق، پذیرش رنج و شکیبایی در آن برای رسیدن به هدف، مسئولیت‌پذیری، تغییر نگرش به چالش‌ها و شوق یافتن حقیقت به‌عنوان عوامل کلیدی سفر پرندگان است. عشق به‌عنوان نیروی محرکه، نه تنها در شکل‌گیری معنا، بلکه در تقویت انگیزه و امید برای مقابله با چالش‌های سفر آنان نقش به‌سزایی دارد و دیگر عوامل نیز بن‌مایه‌های اصلی و پیش‌برنده روایت را شکل می‌دهند که با روان‌شناسی معناگرایی فرانکل هم‌سویی چشمگیری دارند. این پژوهش سعی کرده‌است که اهمیت منطق الطیر را در شناخت ساحت روانی و معنوی بنمایاند (8).

طایفی و شیخ‌الاسلامی (۱۳۹۶) در مقاله خود با عنوان نقد نشانه - معناشناختی داستان شیخ صنعان در منطق الطیر عطار (با تکیه بر نظام‌های گفتمانی) در پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت، با تکیه بر رویکرد نظام‌های گفتمانی گرمس، به تحلیل و نقد محتوای منطق الطیر عطار پرداختند و بیان داشتند که عطار بر آن است تا با استفاده از برنامه‌ای از پیش تعیین‌شده، وضعیت نامساعد اولیه را به وضعیتی مساعد در پایان حکایت تبدیل سازد. در بررسی نظام‌های گفتمانی، نخستین نظام گفتمانی (هوشمند)، گفتمان غالب است بدین معنا که راوی با بهره‌گیری از کنش‌های نظام‌مند، سیر تکاملی معنا را در پیش می‌گیرد. پس از گفتمان هوشمند، دو

³ Fusion of Horizons

¹ Truth and Method

² Historicity of Understanding

از نظر او ما همواره در «سایه تأثیر تاریخ» هستیم و متن نیز در جریان انتقال تاریخی معنا می‌گیرد (گادامر، ۲۰۰۴). از این منظر، منطق الطیر دقیقاً در شبکه‌ای تاریخی از سنت عرفانی شکل گرفته و سپس خود به یکی از کانون‌های تاریخ تأثیر بدل شده است. به عنوان مثال، در آغاز دعوت به طلب، عطار بر ضرورت ترک خودبینی و گذر از منیت تأکید می‌کند:

« چون السّ عشق بشنیدی به جان

از بلی نَفَس بیزاری ستان

چون بلی نَفَس گردابِ بلاست

کی شود کارِ تو در گرداب، راست؟

نفس را همچون خر عیسی بسوز

پس چو عیسی جان شو و جان بر فروز

خر بسوز و مرغِ جان را کار ساز

تا خوشت روح‌آله آید پیش باز، «(عطار مجمع مرغان)

این مضمون، امتداد مستقیم سنت فنا و سلوک صوفیانه است که پیش‌تر در آثار سنایی و متون تصوف قرون چهارم و پنجم دیده می‌شود. اینجا عطار درون یک سنت سخن می‌گوید؛ زبان او زبان تاریخی عرفان است، نه زبان فردی منزوی. از منظر گادامر، این همان «تعلق به سنت» است که شرط امکان سخن گفتن و فهمیدن است (6).

در وادی عشق نیز می‌گوید:

« بعد ازین وادی عشق آید پدید

غرق آتش شد کسی کانجا رسید

کس درین وادی به جز آتش مباد

وانک آتش نیست عیشش خوش مباد

عاشق آن باشد که چون آتش بود

گرم رو سوزنده و سرکش بود

عاقبت اندیش نبود یک زمان

بازگشت به گذشته‌ای منجمد، بلکه مشارکت در گفت‌وگویی تاریخی است که سنت را در اکنون مفسر به سخن درمی‌آورد. این اصل نظری، بنیانی اساسی برای بازخوانی متون کلاسیک فارسی فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که فاصله تاریخی نه مانع فهم، بلکه شرط امکان آن است.

در پیوند با تاریخ‌مندی فهم، گادامر مفهوم «پیش‌داوری»¹ را نیز بازتعریف می‌کند. برخلاف تلقی رایج که پیش‌داوری را مانعی در برابر حقیقت می‌داند، گادامر آن را شرط امکان هرگونه فهم معرفی می‌کند؛ زیرا هیچ فهمی بدون پیش‌فرض‌ها و انتظارات اولیه شکل نمی‌گیرد (6). مسئله اساسی نه حذف پیش‌داوری‌ها، بلکه آگاهی یافتن از آن‌ها و آزمودن آن‌ها در گفت‌وگو با متن است. این دیدگاه، زمینه نظری مناسبی برای تحلیل پویایی تحول آگاهی در فرآیند خوانش فراهم می‌آورد و امکان بررسی نسبت میان دگرگونی افق مفسر و سیر معنایی متن را مهیا می‌سازد.

بر اساس این مبانی نظری، متن ادبی، به‌ویژه متنی تمثیلی و چندلایه همچون منطق الطیر، را می‌توان عرصه‌ای گفت‌وگویی دانست که در آن، معنا در فرآیند تعامل زبان، سنت و خواننده پدید می‌آید. چارچوب هرمنوتیک گادامری، با تأکید بر زبان به‌عنوان «میانجی هستی‌شناختی فهم» (6)، نشان می‌دهد که حقیقت متن در خود رخداد زبانی آن متجلی می‌شود. پژوهش حاضر در راستای دستیابی به هدف خود از مفاهیم تاریخ‌مندی، امتزاج افق‌ها، و پیش‌داوری، به عنوان ابزارهای مفهومی‌ای برای تحلیل منطق الطیر در مقام متنی که حقیقت آن نه در تثبیت معنا، بلکه در فرآیند زنده و تاریخی فهم تحقق می‌یابد، استفاده می‌کند.

تحلیل و خوانش منطق الطیر

تاریخ‌مندی

گادامر در تبیین تاریخ‌مندی فهم تأکید می‌کند که فهم در بستر سنت و گذشته رخ می‌دهد و هیچ فهمی بیرون از تاریخ ممکن نیست؛

¹ Prejudice

در کشد خوش خوش بر آتش صد جهان

لحظه‌ای نه کافری داند نه دین

ذره‌ای نه شک شناسد نه یقین

نیک و بد در راه او یکسان بود

خود چو عشق آمد نه این نه آن بود» (عطار بیان وادی عشق)

این تصویر از عشق به مثابه نیرویی استیلاگر و هستی‌شناختی،

بازتاب سنتی است که عشق را راه وصول به حقیقت می‌داند. عطار

این معنا را از دل تاریخ عرفان می‌گیرد و آن را در قالب تمثیلی

تازه که «نه این بود نه آن بود» بازمی‌آفریند.

تاریخ‌مندی منطقی الطیر تنها به زمان عطار محدود نمی‌شود؛ اثر در

طول قرون بازخوانی شده و افق‌های تازه‌ای یافته است. برای مثال،

در فی التوحید باری تعالی جل و علا آمده است:

« چرخ جز سرگشته و پی کرده چیست

اوجه داند تا درون پرده چیست

او که چندین سال بر سر گشته است

بی سر و بن گرد این در گشته است

می‌نداند در درون پرده راز

کی شود بر چون تویی این پرده باز

کار عالم عبرت است و حسرتست

حیرت اندر حیرت اندر حیرتست

هر زمان این راه بی‌پایان تر است

خلق هر ساعت درو حیران تر است » (عطار فی التوحید باری

تعالی جل و علا)

در افق سنتی، این حیرت مقام عالی سلوک است؛ جایی که عقل

فرو می‌ماند. اما در تاریخ تأثیر مدرن، این ابیات گاه به تجربه

اگزستانسیال انسان معاصر تعبیر شده است، انسانی که در برابر

بی‌معنایی یا پیچیدگی جهان مدرن دچار حیرت است. این تحول

معنایی، مصداق همان «رخداد فهم» در بستر تاریخ تأثیر است که

گادامر از آن سخن می‌گوید (گادامر، ۲۰۰۴).

در پایان سفر، نیز وقتی سی مرغ درمی‌یابند که سیمرخ چیزی جز

حقیقت جمعی آنان نیست، عطار می‌گوید:

« خویش را دیدند سیمرخ تمام

بود خود سیمرخ سی مرغ مدام

چون سوی سیمرخ کردند نگاه

بود این سیمرخ این کین جایگاه

ور بسوی خویش کردند نظر

بود این سیمرخ ایشان آن دگر

ور نظر در هر دو کردند بهم

هر دو یک سیمرخ بودی بیش و کم» (عطار سی مرغ در پیشگاه

سیمرخ)

در سنت عرفانی، این بیان وحدت وجود است. اما در تاریخ ادبیات

فارسی، این تصویر به نمادی از خودآگاهی جمعی ایرانیان نیز بدل

شده است؛ چنان‌که در قرائت‌های معاصر، سیمرخ گاه نماد هویت

فرهنگی یا همبستگی اجتماعی دانسته می‌شود. این نمونه‌ای روشن

از تداوم تاریخی معناست: متن ظرفیت آن را دارد که در افق‌های

تازه، بی‌آنکه هویت خود را از دست بدهد، معناهای نو بیافریند.

با افزودن این نمونه‌ها، روشن‌تر می‌شود که تاریخ‌مندی منطقی الطیر

سه سطح دارد: تعلق به سنت پیشینی (زبان و مفاهیم عرفانی)،

پاسخ به وضعیت تاریخی خاص عصر عطار، و تداوم در تاریخ

تأثیر و گشودگی به خوانش‌های نو.

در چارچوب گادامر، فهم این اثر نه بازگشت صرف به قرن ششم،

بلکه آگاهی از ایستادن در امتداد همین تاریخ زنده است. هر بار

که ابیات عطار خوانده می‌شود، تاریخ تأثیر آن ادامه می‌یابد و متن

دوباره در اکنون ما فعلیت پیدا می‌کند. این همان معنای عمیق

تاریخ‌مندی در هرمنوتیک فلسفی است.

امتزاج افق‌ها

گادامر افق را «گستره دید» می‌داند؛ مجموعه پیش‌فهم‌ها، سنت‌ها و امکان‌های معنایی که در یک موقعیت تاریخی خاص برای انسان گشوده است. فهم زمانی رخ می‌دهد که افق مفسر و افق متن در فرآیندی دیالوگ‌گونه به هم نزدیک شوند و «امتزاج» یابند (6).

این امتزاج به معنای حذف فاصله تاریخی یا حل شدن یکی در دیگری نیست؛ بلکه به معنای گسترش افق مفسر از رهگذر گفت‌وگو با متن است. فهم، رخدادی است که در آن افق‌ها دگرگون می‌شوند. *منطق الطیر* به‌عنوان متنی عرفانی با افقی الهیاتی-وجودشناختی شکل گرفته است. اما هر خواننده در افقی متفاوت به آن نزدیک می‌شود: افق سنتی، فلسفی، مدرن، اگزیستانسیالیستی یا حتی اجتماعی. در فرآیند خوانش، این افق‌ها با هم درگیر می‌شوند و معنایی تازه شکل می‌گیرد. در پایان اثر، پروانه در پاسخ به سوال مرغان از او که «تا به کی در بازی این جان شریف» اینگونه می‌گوید که:

«جمله با پروانه گفتند ای ضعیف
تا به کی در بازی این جان شریف
چون نخواهد بود از شمعت وصال
جان مده بر جهل، تا کی زین محال
زین سخن پروانه شد مست و خراب
داد حالی آن سلیمان را جواب
گفت اینم بس که من بی‌دل مدام

گر درو نرسم درو برسم تمام» (عطار سی‌مرغ در پیشگاه سیمرغ)

در افق عرفان قرن ششم، این کشف، تجربه فنا و وحدت وجود است: حقیقت مطلق چیزی جز ظهور جمعی اسماء الهی در وجود سالکان نیست. اما خواننده معاصر، با افقی که تحت تأثیر فلسفه مدرن و مفهوم «سوژه» شکل گرفته، ممکن است این صحنه را تجربه‌ای از خودآگاهی جمعی بداند؛ نوعی تحقق هویت از خلال

رنج و سلوک. در اینجا نه تفسیر مدرن بر متن تحمیل می‌شود و نه معنای عرفانی نفی می‌شود؛ بلکه افق‌ها در گفت‌وگو گسترش می‌یابند. همان‌گونه که گادامر می‌گوید، فهم «کاربرد» نیز هست؛ یعنی متن در موقعیت جدید معنا می‌یابد (6).

در وادی ششم، نیز عطار می‌گوید:

«مرد حیران چون رسد این جایگاه
در تحیر مانده و گم کرده راه
هرچ زد توحید بر جانش رقم
جمله گم گردد از و گم نیز هم
گر بدو گویند مستی یا نه‌ای
نیستی گویی که هستی یا نه‌ای
در میانی یا برونی از میان
بر کناری یا نهانی یا عیان
فانی یا باقی یا هر دوی
یا نه هر دو توی یا نه توی
گوید اصلا می‌ندانم چیز من
وان ندانم هم ندانم نیز من
عاشقم اما ندانم بر کیم
نه مسلمانم نه کافر، پس چیم
لیکن از عشقم ندارم آگهی
هم دلی پرعشق دارم هم تهی» (عطار بیان وادی حیرت)

در افق عرفانی، حیرت مقام والای معرفت است؛ جایی که عقل جزئی فرو می‌ریزد و سالک در تحیر مانده و گم کرده راه، در برابر عظمت حق سرگشته می‌شود و «اما در افق فلسفه معاصر، به‌ویژه پس از کی‌یرکگور و هایدگر، حیرت و اضطراب تجربه بنیادین وجود انسانی تلقی می‌شود. خواننده امروز ممکن است این ابیات را بازتاب تجربه سردرگمی هستی‌شناختی بداند. امتزاج

افق‌ها در اینجاست: معنای عرفانی متن، امکان هم‌سخنی با دغدغه‌های وجودی انسان معاصر را پیدا می‌کند. فهم، نه بازگشت کامل به تجربه صوفیانه قرن ششم است و نه تقلیل متن به روان‌شناسی مدرن؛ بلکه گسترش افق مشترک است. در سراسر اثر نیز این پارادوکس مشترک «وان ندانم هم ندانم نیز من، عاشقم اما ندانم بر کیم»، به اشکال مختلف به چشم می‌خورد؛ آنجا که مرغان هدهد را مور پرسش قرار می‌دهند:

کای سبق بُرده ز ما در رهبری
ختم کرده بهتری و مهتری
ما همه مشتى ضعیف و ناتوان
بی‌پر و بی‌بال، نه تن، نه توان
کی رسم آخر به سیمرغ رفیع؟
گر رسد از ما کسی، باشد بدیع» (عطار پرسش مرغان)

داستان و حکایت مرغان از بلبل گرفته تا باز و کوف و بوتیمار، از این دلالت دارد که هر یک از مرغان افق خاصی دارد که حقیقت را در آن محدود می‌کند و محدود می‌بیند. هدهد این افق‌ها را می‌گشاید و با پاسخ به پرسش‌هایشان، آن‌ها را به افقی وسیع‌تر دعوت می‌کند. این ساختار روایی دقیقاً یادآور الگوی دیالوگی گادامر است: فهم از طریق پرسش و پاسخ و درگیری افق‌ها شکل می‌گیرد (6). مرغان بدون گفت‌وگو با هدهد نمی‌توانند افق خود را گسترش دهند؛ همان‌گونه که مفسر بدون دیالوگ با متن نمی‌تواند به فهم برسد.

همچنین، هدهد در پاسخ مرغان اینگونه می‌گوید:

«عاشق آتش بر همه خرمن زند
اره بر فرقش نهند او تن زند
درد و خون دل بیاید عشق را

قصه مشکل بیاید عشق را
ساقیا خون جگر در جام‌کن
گر نداری درد از ما وام‌کن
عشق را دردی بیاید پرده‌سوز
گاه جان را پرده‌در گه پرده‌دوز
ذره عشق از همه آفاق به
ذره درد از همه عشاق به
عشق مغز کاینات آمد مدام

لیک نبود عشق بی‌دردی تمام» (عطار جواب هدهد)

در افق سنتی، این بیان نشان می‌دهد که آگاهی عرفانی با درد همراه است. اما خواننده امروز، که در افق انتقادی یا اجتماعی زندگی می‌کند، ممکن است این بیت را اینگونه تعبیر کند که هر چه انسان عاشق‌تر و نسبت به وضعیت جهان آگاه‌تر و حساس‌تر باشد، رنج و درد او بیشتر است. اینجا متن در اکنون ما «کاربرد» می‌یابد. گادامر تأکید می‌کند که فهم همواره با وضعیت فعلی مفسر پیوند دارد؛ ما متن را به اکنون خود پیوند می‌زنیم و از آن پاسخ می‌طلبیم (6).

بطور کلی می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که در پرتو مفهوم امتزاج افق‌ها، منطق الطیر متنی بسته در گذشته نیست، بلکه افقی گشوده است که با افق خوانندگان مختلف در موقعیت‌های زمانی مختلف وارد گفت‌وگو می‌شود. این امتزاج در چند سطح رخ می‌دهد: میان افق عرفانی قرن ششم و افق مدرن خودآگاهی، میان تجربه صوفیانه حیرت و تجربه اگزیستانسیال معاصر، میان دیالوگ درونی روایت و دیالوگ مفسر با متن، و میان معنای سنتی و کاربرد کنونی.

از منظر گادامر، فهم حقیقی نه در حذف فاصله تاریخی، بلکه در پذیرش آن و ورود به گفت‌وگوی زنده با متن تحقق می‌یابد. منطق الطیر نمونه‌ای ممتاز از متنی است که ظرفیت امتزاج افق‌ها را دارد؛ زیرا ساختار تمثیلی و زبان نمادین آن، امکان گشودگی به افق‌های

نو را فراهم می‌کند. در نتیجه، هر خوانش تازه از عطار، ادامه همان امتزاجی است که گادامر آن را رخداد زنده فهم می‌نامد.

پیش‌داوری

گادامر مفهوم «پیش‌داوی» را از معنای منفی رایج آن جدا می‌کند. در سنت روشنگری، پیش‌داوری امری خطا و مانع حقیقت تلقی می‌شد؛ اما گادامر نشان می‌دهد که هر فهمی بر پیش‌فهم‌ها استوار است. ما همواره با مجموعه‌ای از باورها، انتظارات و تعلقات تاریخی به سراغ متن می‌رویم. بنابراین، پیش‌داوری نه مانع مطلق فهم، بلکه شرط امکان آن است، به شرط آنکه در معرض آزمون و تصحیح قرار گیرد (6). در منطق الطیر، هر پرنده نماینده نوعی پیش‌داوری وجودی و معرفتی است. حرکت سلوکی مرغان در واقع فرآیند آشکارسازی و فروپاشی همین پیش‌داوری‌هاست. عطار از خلال تمثیل، ساختار هرمنوتیکی فهم را به تصویر می‌کشد: سالک باید پیش‌فهم‌های محدودکننده را بشناسد و از آن‌ها عبور کند.

بلبل حقیقت را در گل می‌بیند و می‌گوید:

«من چنان در عشق گل مستغرقم

کز وجود خویش محو مطلقم

در سرم از عشق گل سودا بس است

ز آنک مطلوبیم گل رعنا بس است

طاعت سیمرخ نارد بلبلی

بلبلی را بس بود عشق گلی

چون بود صد برگ دلدار مرا

کی بود بی‌برگی کار مرا؟

گل که حالی بشکفتد چون دلکشی

از همه در روی من خندد خوشی» (عطار حکایت بلبل)

بلبل گمان می‌کند که تجربه عشق زمینی برای او کافی است. پیش‌داوری او این است که «جزء» را با «کل» یکی می‌گیرد. از منظر گادامری، این همان محدودیت افق است: بلبل در افق تجربه شخصی خود زندانی است.

هدهد پاسخ می‌دهد که دلبستگی به گل، که فانی و زودگذر است، نمی‌تواند جای حقیقت مطلق را بگیرد:

«هدهدش گفت: ای به صورت مانده باز!

بیش از این در عشق رعنائی مناز

عشق روی گل بسی خارت نهاد

کارگر شد بر تو و کارت نهاد

گل اگر چه هست بس صاحب‌جمال

حسن او در هفته‌ای گیرد زوال» (عطار حکایت بلبل)

این گفت‌وگو نمونه‌ای از به چالش کشیده شدن پیش‌داوری در فرآیند دیالوگ است؛ همان‌گونه که گادامر فهم را محصول پرسش‌مندی می‌داند (6).

طاووس در حسرت بهشت از دست‌رفته است:

«گر چه من جبریل مرغانم ولیک

رفت بر من از قضا کاری نه نیک

یار شد با من به یک جا مار زشت

تا بیفتادم به خواری از بهشت

چون بدّل کردند خلوت جای من

تخت‌بند پای من شد بای من

عزم آن دارم کزین تاریک‌جای

رهبری باشد به خُلدَم رهنمای» (عطار حکایت طاووس)

پیش‌داوری طاووس مبتنی بر تصور نوستالژیک از گذشته است. او حقیقت را در بازگشت به وضعیت پیشین می‌جوید. این نوع نگاه، حقیقت را در «گذشته آرمانی» تثبیت می‌کند. از منظر هرمنوتیکی، طاووس در اسارت پیش‌داوری‌ای است که افق او را می‌بندد. او

نمی‌تواند بپذیرد که مسیر حقیقت در حرکت و دگرگونی است، نه در بازگشت. سلوک، مستلزم گشودگی به آینده است، نه چسبیدن به گذشته.

طوطی در پی آب حیات است:
«گفت: هر سنگین دل و هر هیچ کس
چون منی را آهنین سازد قفس
من در این زندان آهن مانده باز
ز آرزوی آب خضرم در گداز
خضر مرغانم، از آنم سبزپوش
بوک دانم کردن آب خضر نوش
من نیارم در بر سیمرخ تاب
بس بود از چشمه خضرم یک آب
سر نهم در راه چون سودایی
می‌روم هر جای چون هر جایی
چون نشان یابم ز آب زندگی
سلطنت دستم دهد در بندگی» (عطار حکایت طوطی)

پیش‌داوری طوطی این است که بقا را در دوام زیستی می‌بیند. او حقیقت را با «بقای جسم» یکی می‌گیرد. اما در منطق عرفانی عطار، بقا در فناست؛ بقای حقیقی از گذر نابودی نفس حاصل می‌شود. اینجا عطار نشان می‌دهد که پیش‌داوری‌ها اغلب بر اساس ترس‌های بنیادین همچون مرگ، فقدان، نابودی شکل می‌گیرند. در چارچوب گادامر، پیش‌داوری‌های ما نیز از دل تاریخ زیسته و تجربه‌های وجودی ما پدید می‌آیند؛ مهم آن است که این پیش‌فهم‌ها در گفت‌وگو دگرگون شوند.

بطاً به آب خو گرفته است و کبک دل‌بسته کوه و سنگ است. هر یک محیط محدود خود را تمام حقیقت می‌پندارد. عطار در نقد این محدودنگری می‌گوید:

چون بنای وصل تو بر اصل بود
هرچه کردم بر امید وصل بود

وصل خواهم و آشنایی یافتن
چند سوزم در جدایی یافتن؟

این بیت نشان می‌دهد که پیش‌داوری ناشی از دوری از «اصل» است؛ یعنی حقیقت گسترده‌تر از افق عادت‌های فردی است. از منظر گادامر، تعلق به سنت اجتناب‌ناپذیر است، اما هنگامی که به تعصب بسته بدل شود، مانع فهم می‌شود (6).

در پایان سفر، وقتی تنها سی مرغ باقی می‌مانند، پیش‌داوری بنیادین آنان، جدایی جوینده و مطلوب، فرو می‌ریزد:
«خویش را دیدند سیمرخ تمام،

بود خود سیمرخ سی مرغ مدام» (عطار سی مرغ در پیشگاه سیمرخ)
پیش‌داوری اصلی آنان این بود که سیمرخ موجودی بیرونی و جدا از ایشان است. اما در لحظه کشف، این دوگانگی از میان می‌رود. این فروپاشی، نمونه کامل «اصلاح پیش‌داوری» در فرآیند فهم است.

گادامر تأکید می‌کند که فهم اصیل زمانی رخ می‌دهد که پیش‌داوری‌های ما در معرض پرسش قرار گیرند و دگرگون شوند (گادامر، ۲۰۰۴). مرغان نیز در مسیر هفت وادی، پیوسته پیش‌فهم‌های خود را از دست می‌دهند تا به افقی گسترده‌تر برسند. در مجموع، از منظر مفهوم پیش‌داوری، کل ساختار منطق الطیر الگویی از حرکت هرمنوتیکی است که عبارتند از: آغاز با پیش‌داوری‌های فردی، ورود به گفت‌وگو و پرسش عبور از بحران و تردید، اصلاح یا فروپاشی پیش‌داوری‌ها، و گشودگی به حقیقتی نو.

این همان چیزی است که گادامر آن را «آزمون پیش‌داوری‌ها در تجربه» می‌نامد. پیش‌داوری حذف نمی‌شود؛ بلکه پالایش می‌شود. بطور کلی، در پرتو مفهوم پیش‌داوری، منطق الطیر را می‌توان تمثیلی از ساختار فهم دانست. هر پرنده نماینده نوعی پیش‌فهم تاریخی وجودی است؛ سلوک آنان فرایند به آزمون گذاشتن این پیش‌فهم‌هاست. از منظر گادامر پیش‌داوری شرط آغاز حرکت

در عین حال، ساختار تمثیلی و روایی منطق‌الطیر را می‌توان حرکتی خودآیین و پویا که سوژه و ابژه را در بر می‌گیرد و حقیقت را نه به صورت گزاره‌ای، بلکه در قالب رخداد و تجربه آشکار می‌سازد، دید. سلوک پرندگان به سوی سیمرغ، صرفاً روایتی عرفانی نیست، بلکه صحنه‌ای است که در آن حقیقت در فرآیند مشارکت خواننده تحقق می‌یابد. به دیگر سخن، حقیقت اثر، همچون تجربه‌ای زیباشناختی، در جریان مواجهه و گفت‌وگوی میان متن و مخاطب پدیدار می‌شود. بدین ترتیب، منطق‌الطیر نه تنها متنی بنیادین در عرفان ایرانی، بلکه نمونه‌ای انضمامی از تحقق اصول هرمنوتیک فلسفی گادامر است؛ اثری که نشان می‌دهد فهم، رویدادی زنده، تاریخی و دیالوژیک است و معنا در تعامل پویا میان سنت، متن و مفسر شکل می‌گیرد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study undertakes a hermeneutic reinterpretation of Attar's *Conference of the Birds* within the philosophical horizon of Gadamerian hermeneutics, situating the text not as a repository of fixed meanings but as a dynamic and dialogical event of understanding. Traditionally, *Conference of the Birds*, attributed to Attar Nishaburi, has been regarded as one of the most significant mystical-literary works in Persian literature, characterized by its allegorical richness, multilayered narrative structure, and profound engagement with the stages of spiritual

است، گفت‌وگو آن را به چالش می‌کشد، تجربه، آن را دگرگون می‌کند، و حقیقت در افقی گشوده‌تر پدیدار می‌شود (گادامر، ۲۰۰۴). در نتیجه، روایت عطار نه فقط داستان سلوک عرفانی، بلکه نمایش دراماتیک ساختار هرمنوتیکی فهم است؛ جایی که پیش‌داوری‌ها از مانع به امکان تبدیل می‌شوند و انسان از خلال نقد آن‌ها به حقیقت نزدیک می‌شود.

نتیجه‌گیری

در افق هرمنوتیک فلسفی گادامر، منطق‌الطیر را باید متنی تاریخ‌مند و برآمده از سنت دانست؛ متنی که نه در خلأ، بلکه در بطن سنت عرفانی اسلامی و در تداوم تاریخ اثرگذاری آن معنا می‌یابد. این اثر در هر دوره، در پرتو پرسش‌ها و افق انتظارات تازه، بازتفسیر شده و همچنان در معرض خوانش‌های نو قرار دارد. از این منظر، فهم آن نه بازبازی معنایی ثابت و ازپیش‌موجود، بلکه رخدادی تفسیری است که در آن افق معنایی متن و افق تاریخی خواننده در فرآیندی دیالکتیکی به امتزاج می‌رسند. پیش‌داوری‌ها در این میان نه خطاهایی که باید زدوده شوند، بلکه پیش‌ساخت‌های ضروری فهم‌اند؛ امکانی که از دل سنت به ما می‌رسد و راه ورود به جهان متن را فراهم می‌کند.

wayfaring (1). Over centuries, this text has been the subject of diverse interpretive traditions, primarily shaped by symbolic, didactic, and classical mystical frameworks, which have often sought to stabilize meaning within predetermined conceptual schemas (2). Such approaches typically assume that meaning resides either in the authorial intention or in an established mystical code, thereby treating the text as a container of pre-existing truths rather than as an active site of interpretive engagement (3). From a philosophical standpoint, this interpretive

orientation reflects a broader epistemological assumption that meaning is recoverable independently of the reader's historical situation, an assumption critically examined within modern hermeneutics (4). By contrast, this study proposes that Attar's text must be approached as a living discourse, whose meaning emerges through the interplay between tradition, text, and interpreter.

Gadamer's philosophical hermeneutics offers a decisive shift from method-centered interpretation to an ontology of understanding grounded in historicity and dialogue. According to Gadamer, understanding is not a technical operation governed by objective procedures but a historically conditioned event that unfolds within the medium of language and tradition (6). Central to this perspective is the concept of the "fusion of horizons," whereby the historical horizon of the text and that of the interpreter enter into a dialogical relationship, producing new configurations of meaning that transcend both initial perspectives (6). Within this framework, the distance between past and present is not an obstacle to understanding but its very condition of possibility. Applying this to *Conference of the Birds*, the text is no longer viewed as a static artifact rooted exclusively in the sixth century, but as an open-ended field of meaning that continuously rearticulates itself in response to new interpretive contexts. This reconceptualization foregrounds the active role of the reader, transforming interpretation into a participatory act in which

meaning is co-constituted rather than merely retrieved. Consequently, Attar's allegorical universe—comprising figures such as the Simurgh, the birds, and the seven valleys—must be understood not as fixed symbolic entities but as dynamic elements within an ongoing hermeneutic process.

The historicity of understanding, another foundational principle in Gadamer's thought, further illuminates the interpretive potential of Attar's work. Gadamer asserts that all understanding is historically effected, meaning that it is shaped by the traditions and preconceptions that constitute the interpreter's horizon (6). In this sense, *Conference of the Birds* is both a product of its own historical milieu and a participant in an evolving history of interpretation. The text emerges from the rich tradition of Islamic mysticism, drawing upon established motifs such as annihilation (fana), divine love, and the journey toward unity, while simultaneously contributing to the ongoing transformation of these concepts. Previous studies have explored the semantic and psychological dimensions of the text, including its alignment with Gestalt principles of perception and its resonance with logotherapy, thereby highlighting its capacity to engage with diverse intellectual paradigms (7, 8). However, these approaches often remain confined within specific theoretical frameworks, without fully addressing the dialogical and historically contingent nature of understanding itself. From a Gadamerian perspective, the enduring relevance of Attar's

text lies precisely in its openness to reinterpretation, allowing it to generate new meanings in response to shifting historical and existential concerns.

The concept of the fusion of horizons becomes particularly salient when examining the interaction between the mystical worldview of Attar and the interpretive frameworks of contemporary readers. In the narrative of *Conference of the Birds*, the journey of the birds toward the Simurgh can be read, within its original context, as an allegory of spiritual realization and the dissolution of the self in the divine. Yet, when approached from a modern philosophical perspective, this journey may also be interpreted as a process of existential self-discovery or collective identity formation. This multiplicity of meanings does not imply relativism but reflects the productive tension between different horizons of understanding (6). The dialogical structure of the text, exemplified by the interactions between the hoopoe and the other birds, further reinforces this hermeneutic dynamic. Each bird articulates a particular limitation or attachment, representing a distinct horizon that constrains its understanding of truth. Through dialogue, these horizons are challenged and expanded, mirroring the interpretive process described by Gadamer. In this sense, the narrative itself enacts the fusion of horizons, demonstrating how understanding emerges through the interplay of questioning, response, and transformation.

Another key concept in Gadamerian hermeneutics, that of prejudice (Vorurteil), provides a crucial lens for analyzing the epistemological structure of Attar's narrative. Contrary to the Enlightenment view that regards prejudice as a barrier to knowledge, Gadamer redefines it as a necessary precondition for understanding, emphasizing that all interpretation begins from within a framework of prior assumptions and expectations (6). In *Conference of the Birds*, each bird embodies a specific prejudice that shapes its perception of reality, whether it be the nightingale's attachment to the rose, the peacock's longing for paradise, or the parrot's desire for immortality. These prejudices are not merely obstacles but integral components of the interpretive journey, providing the starting point from which transformation becomes possible. Through the successive stages of the journey, these preconceptions are subjected to critique and revision, leading to a gradual reconfiguration of the birds' horizons. This process culminates in the realization that the Simurgh is not an external entity but a manifestation of their collective being, thereby dissolving the fundamental dualism between seeker and sought. From a hermeneutic perspective, this moment represents the transformation of prejudice into understanding, illustrating how truth emerges through the dialectical interplay of expectation and experience.

In conclusion, the Gadamerian reading of Attar's *Conference of the Birds* reveals the text

as a paradigmatic instance of hermeneutic experience, in which meaning is constituted through the dynamic interaction of tradition, language, and interpretation. Rather than seeking a definitive or final interpretation, this approach emphasizes the openness and plurality of meaning, highlighting the text's capacity to engage with diverse historical and philosophical contexts. The allegorical and narrative structure of the work functions as a self-reflexive exploration of the process of understanding itself, inviting readers to participate in an ongoing dialogue that transcends temporal and cultural boundaries. By foregrounding the historicity of understanding, the fusion of horizons, and the productive role of prejudice, this study demonstrates that *Conference of the Birds* is not merely a canonical text of Persian mysticism but a living discourse that continues to generate new meanings in the present.

References

1. Attar Nishaburi Fa-D. *Mantiq al-Tayr*.
2. Zarrinkoub A. *The Sound of the Simurgh's Wings*. Tehran: Sokhan Publications; 1999.
3. Baloo F. From "Application" in Gadamerian Hermeneutics to "Appropriation" in Ricoeur's Hermeneutics with Emphasis on Mystical Texts. *Research in Mystical Literature*. 2019;13(4):59-72.
4. Couzens Hoy D. *The Critical Circle: Literature, History, and Philosophical Hermeneutics*: University of California Press; 1982.
5. Ahmadi B. *Structure and Interpretation of the Text*. Tehran: Nashr-e Markaz; 1993.
6. Gadamer HG. *Truth and Method*. 2nd rev. ed. Weinsheimer J, Marshall DG, editors: Continuum; 2004.
7. Tabakhan Esfahani A, Hosseini SA. An Examination of the Interpretive Analysis Method of Attar Nishaburi's *Mantiq al-Tayr* Based on Gestalt Visual Perception Theory. *Mystical Studies*. 2025;21(1):5-32.
8. Davoudi Moghaddam F. Analysis of Logotherapy Elements in Attar Nishaburi's *Mantiq al-Tayr*. *Mystical Literature*. 2025;16(39):63-94.
9. Tayfi S, Sheikholeslami M. A Semiotic-Semantic Critique of the Story of Sheikh San'an in Attar's *Mantiq al-Tayr* (With Emphasis on Discursive Systems). *Journal of Literary Criticism and Rhetoric*. 2017;6(1):33-50.